نظری به تاریخ و درس عبرت (سرگذشت فنلاند)

فرساد، منوچهر

فرموده‏اند.و در غیاب مجلس ملی تبعیدشدگان عصر مشروطیّت و فراریان‏ عهد نورانی آزادی را بپایتخت احضار مینمایند و اغلب آنانرا برغم آزادی‏ طلبان بالقاب جدیده و مناصب و شغلهای مهمّه سرافراز میکنند.اسم مجلس‏ از خاطر دولتیان فراموش میشود و طهران از مراحلی که تبریز از پنج‏ سال باین طرف آنها را طیّ کرده است بتدریج میگذرد و ارک دولتی از سر نو یک ازدحام و تردّدی از خدّام آستان مبارک و دعاگویان و وظیفه‏ خواران در خود میبیند و بزبان حال میگوید:

لعب المجلس بالملک فلا خبر جاء ولا و حی نزل.

اخبار اخیره حاکی است از اینکه شاهزاده ظلّ السلطان پس از پذیرائیهای خوش در لندن و عهد و پیمان وفا بامپراطور هندوستان و ملاقات‏ با وزرای انگلیس از راه سوئد به پترزبورگ رفته و در آنجا نیز پذیرائی‏ شایان دیده و عازم ایران گردیده است.امیر بهادر از وین بطهران‏ رسیده و بلقب سپهدار اعظم نائل آمده،شاهزاده فرمانفرما بحکومت شیراز مأمور گردیده،شاهزاده نصرة السّلطنه بحکومت کرمان انتخاب شده، شاهزاده هرمز میرزا پسر ظلّ السّلطان در اصفهان مشغول رتق و فتق‏ است،شاهزاده سالار السّلطنه پسر ناصر الدّین شاه از پاریس به پترزبورگ‏ رسیده و بملاقات سازانوف وزیر امور خارجهء روس نایل آمده و عازم‏ ایران است.دولت علیّه نظارت مأمورین روس و انگلیس را در مالیّهء ایران‏ و جمع و خرج آن پذیرفته،قشونی بنام قزّاق ترتیب میشود یعنی دائرهء «قزّاقخانهء مبارکه»را توسیع میکنند،و یک اصول«مرمّت و تحدیدی»که‏ روح آن باطنا تسلّط فعلی دو دولت همجوار و ظاهرا ارتداد بدورهء جاهلیت‏ عهد میرزا آقا خان نوری است در کار اجراست.

مقصود از این ترتیبات چیست؟آیا برانداختن آثار ادارهء جدید و تباه ساختن تخم آزادی و ترقّی ملّی و کامرانی بفراغت در نوبت پنج‏ روزهء خود؟یا مقصدی عمیق‏تر از این در نظر است.اسکویث صدر اعظم انگلیس میگوید که در خصوص ایران در هر خصوص اتّحاد نظر در میان روس و انگلیس موجود است.و از این قرار این آثار ظاهری که‏ بتدریج رونما میشود شاید علایم یک نقشهء مهمّتری است که لندن‏ و پترزبورگ برای ادارهء آتیهء ایران کشیده‏اند.شاه جوان در موقعی که‏ خود بدست خویش احکام احضار عموها و عموزادها و نوکران مخصوص‏ پدرش را که از همه بیشتر مسئول بدبختی محمّد علی میرزا بودند باصرار وزرای خود امضا میکند شاید نمیداند که دنبالهء این کار باساس سلطنت‏ شخص او هم که روی ادارهء مشروطیّت قرار گرفته رخنه وارد خواهد آورد.که میداند که بعد از ظلّ السّلطان خود محمّد علی میرزا نیز در یک طرف ایران پیدا نخواهد شد؟

بلی یک دورهء ارتداد بتمام معنی خود شروع میشود.قزّاق و سالدات‏ روسی با فرّاش و میر غضب ایرانی دست بدست داده انتقام از آزادی‏ خواهان خواهند گرفت،جبروجور در ایران مسلّط خواهد شد و علم‏ و ترقّی و آزادی گناه شمرده خواهد گشت،روح شجاع الدّوله صمد خان‏ مراغهء و اسنارسکی در طهران بتناسخ و حلول ظهور خواهد کرد و «قوّت شرع مبین»را با«عظمت و ابّهت»دولت اعاده خواهند نمود.

اینست سیاست«دفاع‏کنندگان»آزادی بلژیک و«جنگ‏کنندگان برای‏ آزادی ملل کوچک»در ایران.انگلیس و فرانسه بر ضدّ پادشاه یونان‏ برخاسته و ادّعا میکنند که او برخلاف قوانین اساسی و مشروطیّت یونان‏ اقدام کرده و تکلیف آن دولتهاست که مشروطیت و آزادی یونان را بر خلاف پادشاه خود آن مملکت محافظت کنند و در ایران مشروطیّت را بدست‏ خود پایمال میکنند.

چند روز قبل روزنامها خبر دادند که یکی کمپانی روسی در باکو برای استخراج معادن نفت ایران تشکیل شده و آدمها بایران برای تحقیقات‏ ابتدائی فرستاده‏اند.این خبر و امثال آن مانند تحصیل امتیاز تراموهء برقی‏ در طهران و اتمام راه آهن جلفا و تبریز بسرعت در اثنای جنگ مینمایاند که‏ روس و انگلیس در خصوص ایران بکلّی فارغ البال بوده و بمقاصد خود مصمّم‏اند.

آیا در وسط این هول و هنگامهء استبداد و ارتداد از یک طرف و تسلّط روس و انگلیس از طرف دیگر عنصر حسّاس ایرانی ساکت خواهد نشست‏ و خواهد گذاشت که روح ملّی او را بکلّی معدوم سازند یا نقشهء برای خود در پیشرفت مقاصد ملّی خود خواهد داشت.این چیزی است که آیندهء نزدیک بما نشان خواهد داد.

نظری بتاریخ و درس عبرت‏ سرگذشت فنلاند

دیر وقتی است که صاحبان قلم متین بهر نحوی بوده ایرانیان را بتکلیف‏ خودشان دلالت نموده و مفاسد شیوهء حکومت ایران و رویّهء باطل او را در سیاسیّات مملکت گوشزد عامّه نموده‏اند.

ولی بعقیدهء ما بهتر از ذکر حال مللی که تا حال اسیر چنگال خونین‏ روس شده‏اند تازیانهء غیرت پیدا نمی‏توان کرد و بهتر از صورت نقش‏ تاریخ که هیچ سیلی آنرا محو نمی‏تواند کرد محرّک خون و حمیّت ابناء جنس‏ خود نمی‏توانیم بیابیم.

در شمارهای سابق جریدهء«کاوه»در تحت عنوان«داستان گرجستان» و«انقراض لهستان»آنقدر که قدرت قلم و وسعت روزنامه اجازه میداد مختصری در این موضوع بعرض خوانندگان رسانیدیم.هر یک از اینها لکّهء تاریکی است در تاریخ عالم انسانیّت که بنام روس ثبت شده.ولی نه‏ گرجستان و نه لهستان هیچکدام اوّلین و آخرین ملل مقهور خاندان‏ رومانوف و طعمهء حرص و طمع درباریان پطرزبورگ نیستند.بسا از ملل‏ که ایشان خونشان را مثل غول مکیده‏اند و هر وقت که رمقی یا عصبی از آنها بحرکت آمده دوباره بمشتی بحال رخاوت درآورده‏اند.آنانکه مختصری‏ مستحضر از اوضاع عالمند اسم فنلاند را شنیده‏اند.سرگذشت آن هم نمونهء از مسلک و سیاست دولت روسیّه است.اینست که رجوع باسناد صحیح تاریخی‏ نموده تاریخ اضمحلال و حدیث انقراض آنها را خواستیم بنظر دقّت ایرانیان‏ بگذرانیم بلکه متنبّه گشته و ملتفت مخاطرهء عظیمی که حیات ملّیت آنها را تهدید میکند بشوند.زهی سعادت اگر بهزار یک نیّت خود نایل گردیم.

فنلاند مملکتی است در قسمت شمال غربی روسیّه.تا قرن ششم هجری‏ احوال سکنهء آنجا بواسطهء تهاجم ملل مختلفه درست معیّن نبود و زندگی‏ آنها هنوز هیچ صورت مدنی نداشت و سوئدیها که دارای تمدّنی بودند فنلاند را تصرّف کرده و اهالی آنجا را تربیت نمودند.یکی از پادشاهان‏ سوئد در قرون وسطی بیرگر یارل‏1که شهرتی دارد فنلاند را ایالتی از سوئد نمود(647 هجری).

ولی از همین وقت دولت روس که در حال جنین بود بچشم رقابت‏ باین اقدام نگریست.در آن تاریخ تمامی روسیّه عبارت بود از ایالاتی‏ مستقلّ دارای حکمرانانی مستقلّ که اغلب در تحت نفوذ تاتارها و خوانین‏ مغول از نسل چوچی بن چنگیز خان بودند.میان اینها ایالت نووگورود2 که در شمال واقع شده و مختصر مستقلّ مانده بود با سوئد دم همسری میزد و در فتوحات او طمع داشت.علایم مخاصمت بمرور وقت بروز نمود و مجادلات بین سوئد و نوگورود تا سنهء 723 هجری طول کشید.

سوئدیها شهرهای معمور از قبیل آبو3پایتخت قدیم قنلاند را بنا کردند و قلعهء معروف ویبورگ‏4را برای پیش‏بندی از مخاطرهء روس‏ در نزدیک سرحدّ ساختند.در جنگلهای تاریک فنلاند راهها باز نمودند و چادرنشینها را شهرنشین کردند و باین قسم همه گونه علایم پیشرفت هویدا بود.روسها همسایگان دل‏ناپذیر بدفعات مزاحم سعادت آنها شدند ولی‏ آنوقت جسارت و قدرت«شوالیه»های(نجبای)سوئد مانع از پیشرفت‏ آنها گردید.اهالی آنجا بیک حسّ طبیعی تمدّن و برتری سوئدیها را بروسها که هنوز نیم وحشی بودند ترجیح دادند.سوئدیها هم در پاداش‏ آن در فنلاند باعمال صحیحه پرداخته باهالی حکومتی مستقلّ داده و بفنلاند لقب«گراند دوشه»(امارت)عطا کردند.در زمان برتری و ترقّی‏ سوئد فنلاند هم هرآنچه حصّهء او بود از حشمت و جلال سوئد بهره برد. اگرچه جوانانش بمیدان جنگ رفتند و اهالی آن متحمّل مالیات که برای‏ جنگ ناچار بود شدند ولی از حیث ترقّی و اصلاحات و اصول اداری‏ و عدالت و تعلیم عمومی بی‏نهایت پیش رفتند.فنلاند دارای دیوان عدالت‏ مخصوص گردید و در شهر آبو در 1050 هجری دار الفنون تأسیس نمودند.

زمانی که روسیّه میخواست داخل حوزهء ملل متمدّنه گردد تصرّف‏ فنلاند را از اهمّ مسائل تصوّر میکرد.زیرا که تنها وسیلهء دخول در دریای بالتیک و واسطهء مرابطات با اروپای غربی آنجا بود.و مخصوصا پطر کبیر که مؤسّس بزرگی روسیّه بود میخواست راهی بدریا پیدا کند و جائی را تسخیر کند که اهالی آن بتوانند ملاّحان قابل شوند.این شد که مناسبات آن مملکت با روسیّه تغییر کرد.و خود پطر کبیر قسمت جنوب‏ (1) Birger Jari

(2) Novgorod

(3) Abo

(4) Viborg

شرقی فنلاند یعنی ولایت ویبورگ با قلعهء مشهور این شهر را که‏ پیش قراول تهاجم روس بود بعد از چند سال جنگ از سنهء 1122 الی‏ 1125 هجری تصرّف کرد.فنلاندیها از حملات روس و سختی طاعون که‏ روسها همه جا بدنبال خود میبردند ضعیف شده این بود که این قسمت را بسهولت بدشمن تسلیم کردند.اگر فنلاند یک ولایتش منفکّ شد باقی‏ ولایات آن بزودی دوباره بهمّت و غیرت ملّی در تشیید مبانی حیات ملیّت‏ و ترقّی و تمدّن کوشیدند.تفوّق فکری و جنسی آنها که سبب پیشرفت‏ قوای آنها میبود دوباره آتش طمع و حسد در سینهء روسها برافروخت.

و همین‏طور بتواتر روسها در سنوات 1155 و 1205 هجری بفنلاند قشون‏کشی نموده و هر دفعه قطعهء از آنرا بتصرّف درآوردند.تا اینکه در 24 ذی الحجّه 1222 بدون اعلان جنگ قشون روس از سرحدّ فنلاند تجاوز نموده و تا قلب مملکت پیش رفت.برای فنلاندیها زمستان از سوئدیها کمک نرسید و هرچه در توانائی این یک مشت دلاور قشون فنلاندی بود با کمال جدّیت با روسها جنگیدند.قوای فوق العادهء روسها و یادگاری قساوت و بیرحمی آنها در حقّ اهالی در جنگهای سابق‏ مردم را بوحشت انداخت.و قشون فنلاند بامید رسیدن کمک از سوئد عقب نشست.روسها تصوّر کردند که فاتح بوده و تمام مملکت بقبضهء تصرّف‏ آنها درآمده اعلان دادند که حکومت فنلاند ملحق بامپراطوری روسیّه‏ شد.و از پطرزبورگ حکم رسید که اهالی آنجا باید قسم یاد کنند که‏ باعلیحضرت امپراطور روسیّه مطیع و منقاد خواهند ماند.ولی همینکه‏ بهار رسید حملات قشون فنلاندی بطوری سخت شد که روسها مجبور شدند تا جنوب مملکت عقب بنشینند و همانجا صبر کردند تا تابستان قشون‏ مسلّح زیادی وارد کرده و این دفعه کمکهای وارده از سوئد هم کفایت‏ جلوگیری روس را نتوانست بکند و سوئد مجبور بامضای صلحنامهء فردریکزهامن‏1گردید(7 شعبان 1224).و این واقعه در زمان سلطنت‏ الکساندر اوّل امپراطور روسیّه واقع گردید.از این تاریخ فنلاند بالکلیّه از سوئد منفکّ گردیده و زندگی تازه با روس شروع کرد.ولی‏ الحاق فنلاند بروسیّه مثل گرجستان و غیره نبود.فنلاندیها از قرنها عادت‏ بحکومت آزاد مستقلّ داشته و سوئدیها هم در قوانین داخلی و تعیین‏ مأمورین و عمّال دولتی بالکلیّه آنها را آزاد و مختار گذاشته بودند.و فنلاندیها خود دارای یک تمدّن جدید محکمی بودند و حوزهء اجتماعی‏ آنها در حقیقت یک تفوّق محسوسی بسایر اقوام همجوار خود داشت. قوّهء جبریّهء روس هرگز نمی‏توانست اوضاع زمخت مستبدّانهء خود را در آنجا بمعرض اجرا بگذارد.

ناچار الکساندر شیوهء مهربانی و نرمی را با قوم مغلوب خود پیش گرفت. فنلاندیها شخصا مقام و حیثیّت خود را میدانستند و محال بود که بتوان‏ آنها را بسهولت بزیر زنجیر عبودیّت درآورد.در ضمن مقصد عمدهء روسیّه رسیدن بسواحل بحر بالتیک بود و این نیّت عجالة انجام یافته بود.

(1) Fredrikshamn

پس الکساندر از خطر شورش و حملهء سوئدیها که با فنلاندیها قرنها زندگی کرده بودند ملاحظه کرده تمام قوانین اساسی مملکتی و اداری‏ و قضائی و غیره و غیره را که از قوانین اساسی سوئد اقتباس شده و از 1186 و 1204 در مملکت مجری بود و تمام اهالی بدان عادت گرفته بودند برقرار گذاشت.قوّهء مقننّهء مملکت همان«دیت»سابق فنلاند برقرار ماند و الکساندر«دیت»فنلاند را که عبارت از وکلای چهار طبقه از اهالی‏ مملکت یعنی اعیان و روحانیّون و زارعین و اغنیا بود در ماه صفر 1224 بشهر برگو1احضار کرده و در آنجا رسما قسم خورد که فنلاند حکومتی‏ و دولتی است جدا از روسیّه و قوانین آن علیحده و قوای مقننّهء آن علیحده‏ و عمّال قوای مجریهء آن از اهالی فنلاند خواهند بود،فنلاند دولتی است‏ که نسبت آن بروسیّه همان وحدت شخص تاجدار است یعنی امپراطور روسیّه که در آن واحد امیر(«گراند دوک»)فنلاند خواهد بود،و بسندی‏ محکم که عین آن ذکر میشود این قرارداد بامضای امپراطوری تصدیق گردید. و آن اینست:

«چون مشیّت خداوندی ما را مالک امارت(«گراند دوشهء»)فنلاند نموده ما چنان مصلحت دیدیم که با این سند حاضر تصدیق کرده و متعهّد شویم که مذهب و قوانین اصلی(یعنی قوانین قبل از فتح روس)و همچنین‏ حقوق امتیازات هریک از طبقات اهالی امارت مذکور را که در قوانین‏ اساسی مملکتی آنها مشمول است بیک صورت خلل‏ناپذیری پایدار نگاه‏ داشته و مجری بداریم.بنابراین عنایت فرموده این منشور را بدست‏ خود امضا می‏فرمائیم.بتاریخ 15 مارس 1809(11 صفر 1224)در برگو».

[امضا]الکساندر،امپراطور روسیّه.

بعد از آن اعضای«دیت»تاج«گراند دوکی»را باو تسلیم کرده و بنام‏ ملّت قسم باطاعت او خوردند.

بعد از انفصال از سوئد ابتدا دولت روس تغییرات قلیل در داخلهء فنلاند داد و تقریبا در کلّیهء امور داخلی آنرا مختار و آزاد گذارد.شکل‏ قضا و ادارات آن تغییر نکرد و زبان رسمی همان زبان فنلاندی ماند،قوانین‏ اصلی مملکت را دست نزدند،و امور حکومت را بیک هیئتی سپردند که‏ هر یک از اعضاء آن مدیر یک شعبهء از امور مملکتی بود و آن هیئت را «مجلس نیابت سلطنت»2نام نهادند(7 رجب 1224)،و رفته رفته‏ آنرا«سنا»ی مملکت خواندند و تمام اعضای آن همه فنلاندی بودند.

در 1226 هجری یک کمیسیون مخصوص در پطرزبورگ برای امور فنلاند تأسیس نمودند و امپراطور یک نفر از موثّقین خود را بسمت رابطه‏ مابین حکومت مختار فنلاند و شخص خود معیّن نمود که بهیچ وجه ارتباطی با امور داخلی روسیّه و حکومت امپراطوری نداشت و این واسطه نیز اوّل‏ یک فنلاندی بود و وظیفهء عمدهء او این بود که نتایج آرای هیئت«سنا»را که مدیر حکومت فنلاند بود بنظر و امضای امپراطور میرسانید.

(1) Borgo

(2) Conseil de Re?gence

الکساندر اوّل ابتدا که خود را حامی آزادی و افکار آزادی‏پرور قلم‏ میداد در اواخر عمر مسلک خود را تغییر داده و شیوهء استبداد را مستحکمتر کرد و فنلاند هم از او بی‏نصیب نماند.اوّلا بعد از تاجگذاری اذن نداد که‏ «دیت»فنلاند دوباره منعقد شده و در امور مملکتی تبادل آرا و مداخله‏ کند.اگرچه آنرا اساسا برنچید ولی بجز وهمی در خیال فنلاندیها از آن نبود.سه سال بعد از الحاق(1227)مجبوریّت معرفت زبان روسی‏ برای مستخدمین دولتی فنلاند اعلان شد.و اشخاصی که در فنلاند میخواستند مستخدم بشوند تا شش سال مهلت داشتند،و از 1234 تعلیم‏ زبان روسی در مکاتب فنلاند نیز اجباری گردید.

در سلطنت نیکولای اوّل اوضاع فنلاند تغییر نکرد و او هم مواعید پدر خود را تکرار کرد و قسم بپایدار داشتن حقوق و امتیازات و آزادی‏ فنلاند یاد کرد و منشوری مثل پدر خود امضا کرد ولی باز انتخاب و احضار «دیت»را بتعویق انداخت و پنجاه سال نمایندگان ملّی و بحقیقت خود ملّت فنلاند نتوانستند مداخله در امور حیات خود بنمایند.اگرچه در جریان امور معمولی قانون اساسی مملکت مجری بود ولی تعطیل«دیت» و عدم مداخلهء آن در امور سبب این میشد که چرخهای دوایر ملّی سست‏ شده اغلب اصلاحات ضروری که در زندگی قومی هر روزه بظهور میرسد مهمل مانده و منابع عایدات آن ضعیف میگردید.

خلاصه آنکه از روز تسخیر روس فنلاند را تا 1280 که زمان سلطنت‏ الکساندر دوّم بود بیشتر از پنجاه سال اهالی فنلاند از حکومت انتخابی‏ بواسطهء تعطیل متمادی«دیت»بکلّی محروم بودند.فنلاندیها بتنگ آمده‏ و چون آنی از حسّ ملّیت و پرورش آن غفلت نکرده و بدون شورش‏ و خونریزی در مقابل تهاجم دسایس روس مقاومت کرده بودند الکساندر دوّم مجبور بامر انتخابات و احضار«دیت»در پای‏تخت حالیّهء فنلاند هلزینگفورس‏1گردید(غرّهء محرّم 1280)،و در نطق افتتاحی خود اظهار ملاطفت کرد و فرمان بایجاد بعضی قوانین اقتصادی که برای مالیّهء مملکت ضروری بود داد و بعد از این تاریخ«دیت»فنلاند هر سه سال‏ احضار میشد و این خود سبب نوعی رفاهیت و تقریبا افتتاح یک دورهء گشایشی گردید.

نکتهء که جالب نظر دقّت است این است که روسها در فنلاند مثل‏ لهستان اقدام نمی‏کردند.در لهستان برای هر شورش و سرکشی قشون‏ فرستاده و بشدّت و قساوت سرکوبی کرده و آتش هیجان را در خون خاموش‏ می‏نمودند.برعکس فنلاند که بواسطهء آنکه اهالی موقع اجرای قساوت‏ و سفّاکی بدست روسها نمیدادند روسها هم بالطّبع قدری ملایمتر و آرامتر با اهالی سلوک میکردند چه فنلاندیها از حیث تمدّن خیلی بر روسها برتری‏ داشته و دارند،فنون و ادبیّاتشان بی‏نهایت ظریفتر و عالیتر است و وضع‏ اجتماعیشان از چندین قرن باصول عالی تمدّن و آزادی اداره شده و حال‏ آنکه در روسیّه هنوز هم از هزار یک آن اثری نیست.این بود که‏ برتری تربیت آنها همیشه مانند یک سدّ محکمی برای پیش‏بندی اجحافات‏ روسها بود.در فنلاند از سالهاست که احزاب معیّن برای پیشرفت امور مدنی و سیاسی آن با کمال آرامی کار میکنند.تمام طبقات ناس واقف برموز شخصیّت و ملیّت خود هستند.و اوّلین نکتهء مرامنامهء آنها دفاع از قوانین اساسی است که روح ملیّت آنها بدان بسته است.و مخصوصا پایدار داشتن حقوق و امتیازات خود که سبب مستقلّ ماندن قومیّت آنها بوده‏ در جنب اژدهائی مثل امپراطوری روسیّه هنوز مضمحلّ نشده بلکه تمام‏ عادات و رسوم ملیّت خود را نگاه داشته‏اند.

این ترقّی و تفوّق فنلاندیها درباریان روس را نگران میداشت.و چون‏ شهر پطرزبورگ مرکز استبداد و تختگاه حکومت جابرانهء روس نزدیک‏ سرحدّ فنلاند است درباریان روس را این قرب جوار سخت ناخوش‏ و نامطبوع میآمد و هرچه کردند که بعادت دیرینهء روسها یعنی بنوک‏ سرنیزه و باروت حیات مستقلّ فنلاندیها را بباد فنا دهند فنلاندیها موقع‏ بدستشان نمی‏دادند این بود که مشتی روزنامه‏نویس و محرّرین بی‏وجدان را که همیشه مزدور آنها بوده و هستند برانگیختند،«نوویه و رمیا»که‏ قباحت و شآمت قلم پر جنایت او را ایرانیها مدّتی است میشناسند پیشرو آنها گردید،و«پارتی»مزبور تنها وسیلهء را که برای اتّهام فنلاندیها اختراع نمود نسبت خیانت بامپراطور و تهدید اساس دولت روسیّه و مرکز افکار آزادی‏طلب بودن فنلاند و غیره و غیره بود.قلمهای این مشت‏ نویسندگان بی‏شرف کم‏کم افکار عامّه را و بطور غیر مستقیم خیال امپراطور را مشوب نموده و یک جریان افکاری بر ضدّ فنلاند راه انداخت.شخصی‏ اوردین‏1نام کتابی موسوم به«فتح فنلاند»نشر نمود که جامع مقاصد این اشخاص بود.بعقیدهء او میبایستی فنلاند را در همان ابتدای تسخیر اسما و رسما محو و نابود نموده و ایالتی از شاهنشاهی روسیّه محسوب داشت. نویسندهء مذکور در خطاب بدولت روسیه نوشت:«با این جنس پست‏ چه مدارا میکنید؟خواه با ملاطفت با آنها رفتار کنید خواه با شدّت آنها دشمن روسیّه هستند فقط بنوک سر نیزه میبایست کار آنها را انجام داد». و در جای دیگر مینوشت که در ابتدا فنلاندیها الکساندر اوّل را فریب دادند و آنچه وی امضا نموده و قسم خورده برای حالا سندیت ندارد.«نوویه‏ و رمیا»نسبت سهوکاری بالکساندر اوّل میداد که نخواسته بود بعد از فتح‏ یک قتل عامّی فرمان دهد.

این دسایس درباریان روس بتدریج نتیجهء خود را میداد و این حرکاترا در نظر امپراطور الکساندر سوّم بجریان افکار عمومی تعبیر میکردند. متعاقب این بعملیّات پرداختند و باصول مرتّب بتخریب ارکان حیات ملّیت‏ و استقلال داخلی فنلاندیها شروع نمودند.

در شوّال 1307 یک دستخطّ امپراطوری ادارهء پست فنلاند را مجزّا نموده بوزیر پست کابینهء پطرزبورگ سپرد و باینگونه لطمهء اوّل باستقلال‏ داخلی فنلاند رسید.

در قانون اساسی فنلاند موادّی چند راجع باین بود که تمام مأمورین‏ و مستخدمین دولتی فنلاند باید از اهالی همانجا باشند و بس.و قانون‏ (1) Ordine

اساسی فنلاند را هم نه تنها الکساندر اوّل بمحافظت آن ضامن شده بود بلکه‏ تمام جانشینهای او تا این تاریخ تصدیق کرده و متعهّد حفظ آن شده بودند. ولی در 1309 یک حکم امپراطوری اجازه میدهد که پیشکار و دفتردار کلّ حکومت عالی فنلاند از مأمورین روس انتخاب شود.در دورهء سلطنت الکساندر سوّم بهمین دو جنایت سیاسی اکتفا کردند.

نکتهء دیگر مسئلهء نظام فنلاند بود که حیات وی بسته بدان بود. نظام فنلاند را ابتدا الکساندر اوّل برچید.سپس نیکولای اوّل برقرار نمود باین ترتیب که تمام صاحب‏منصبان آن فنلاندی و رئیس کلّ آن فرمانفرمای‏ فنلاند خواهد بود و ابدا رابطهء با وزارت جنگ روسیّه نخواهد داشت‏ و مصارف آن از بودجهء خود فنلاند محسوب خواهد شد.در 1316 امپراطور حالیهء روسیّه نیکولای دوّم مصمّم شد که قشون ملّی فنلاند را برچیده و در تحت ادارهء وزارت جنگ روس درآورد.لهذا در 12 رمضان از سنهء مذکوره یک«دیت»فوق العادهء احضار کرده و لایحهء راجع‏ بتبدیل قانون نظام که در حقیقت مخرّب حقوق اساسی فنلاندیها بود پیشنهاد نمود.ولی«دیت»لایحه را قبول نکرده و پیشنهاد را رأی نداد.

مصلحت‏گذاران اطراف امپراطور چون دیدند که بهیچوجه ممکن‏ نیست بوسیله و مجرای قانونی نیّات خود را مجری بدارند تدبیری دیگر اندیشیده و بوسیلهء جراید مزدور حکومت منتشر کردند که قواعد و قوانینی‏ که تا بحال واسطهء مناسبات مابین«گراند دوشه»و شاهنشاهی روسیّه‏ بود کهنه و پوسیده شده و برای حفظ منافع شاهنشاهی روسیّه که فنلاند هم داخل آنست باید اصلاحاتی جدید اتّخاذ نمود.و بامپراطور نصیحت‏ میکردند که باید این وضع ناقص را دوائی و چارهء نمود.اینست که در 4 شوّال 1316 امپراطور دستخطّی منتشر کرد که مضمون آن اغلب مسائل‏ حیات سیاسی فنلاند را مربوط بدولت روسیّه میکرد.در اینجا فراموش‏ نکنیم که قانونا و حقوقا فنلاند قسمت متممّهء روسیّه نبوده و نیست.فنلاند تنها در مقابل قانون بین الملل قسمت متمّم روسیّه میتواند محسوب شود چون«گراند دوک»آن و امپراطور روسیّه یک شخص واحد است. ولی ابدا در امور داخلی باهم پیوستگی ندارند،تشکیلات حکومتی فنلاند علیحده و دارای یک حکومت مشروطه در جنب یک شاهنشاهی مستبدّ است.و در علم حقوق ترتیبی که بواسطهء آن الکساندر اوّل قسم خورده‏ و منشوری که امضا کرده و از طرف فنلاند اعضای«دیت»قسم باطاعت‏ او خورده و تاج«گراند دوکی»را بر سر او گذارده‏اند خود نه تنها یک‏ معاهده‏ایست بلکه سندی است محکم که بهیچوجه نمی‏توان آنرا انکار کرده‏ یا از موضوع آن سر پیچانید.

باری چنانکه گفتیم بمقتضای دستخطّ مزبور امپراطور اغلب مسائل‏ حیات سیاسی فنلاند را مربوط بدولت روسیّه و منوط بمیل مستبدّانهء شخص‏ خود میکرد.و برای پیشرفت این غرض دو سه نفر از اعضای حکومت‏ فنلاند را داخل در شورای امپراطوری نمود،ولی«دیت»من بعد حقّ‏ مذاکرات قطعی نداشت فقط میتوانست اظهار رأی بکند و در این صورت‏ رأی او ممکن بود پذیرفته شود و ممکن بود نشود.و مقصود درباریان هم همین بود که از حقوق«دیت»که اوّلین عامل مشروطیّت و آزادی‏ فنلاند بود کاسته و آنرا تابع مأمورین روسی و رأی مستبدّانهء امپراطور بنمایند.

خبر این قرارداد و دستخطّ 4 شوّال در آن واحد در تمام نقاط فنلاند منتشر شد.فنلاندیها در امور مدنی و حفظ حقوق ملّی و معیشت سیاسی‏ سرآمد اهل اروپا محسوب میشوند.و این خبر چنان آنها را مثل جسمی‏ واحد بهیجان آورد که بهیچوجه نمی‏توان تشریح نمود.و اضطراب آنها مثل این بود که گویا فتوای اعدام تمام قوم را صادر نموده‏اند.

همینکه این اعلان را رسما در فنلاند منتشر کردند یک کمیتهء دوازده‏ نفری فورا در هلزینگفورس تشکیل یافت و بدون درنگ شروع باقدامات‏ کردند.سه نفر مأمور جمع سرمایه شدند و در دو روز قریب هفتصد هزار تومان(هفت کرور فرانک)جمع شد.و چون پست و تلگراف را روس از چندی باینطرف ضبط کرده بود طوری کردند که محتاج بآن دو اداره نشوند و در آن واحد دویست داوطلب حاضر شدند و مراتب را نسخ متعدّده نوشته و طبع نموده و قاصدوار پیغام مدافعین را بتمام نقاط فنلاند تا جزایر ساحل بالتیک و جنگلهای تاریک باتلاقدار و کلبه‏های محقّر صیّادان ماهی رسانیدند.در 26 شوّال 1316 در تمام نواحی فنلاند مردم‏ اجتماع نموده برای آنکه عرایضی که بامپراطور عرضه داشته بودند امضا کنند.مردم طوری بهیجان آمده بودند که در میان آنها پیرمردها که سواد نداشتند نوشتن اسم خود را یاد می‏گرفتند تا عریضه را بتوانند امضا کنند.

دولت روس پیش از نشر اعلان ژنرال بوبریکوف‏1را با اختیارات‏ تامّه و حاکمیت مطلق مأمور پایتخت فنلاند هلزینگفورس کرده بود.

فنلاندیها میخواستند که حقوق خود را با خونریزی پس نستانند بلکه‏ ببراهین و ادلّه و از روی قوانین حقوقی نگذارند مقدّسترین حقّ آنها و اساس‏ حیات ملّیت آنها یعنی استقلال داخلی محو گردد.این بود که در پایتخت‏ محض جلب نکردن اقدامات نظامی روس تا آنها را هم مجبور باستعمال اسلحه‏ نکند کمتر هیجان نمودند.این حرکت ملّی با کمال آرامی ولی با اعلی درجه‏ جدّیت و قدرت بعمل آمد.یک نفر از بزرگان فنلاندی بهمان حاکم‏ مطلق بوبریکوف محض فهماندن حال فنلاندیها باو گفت:«حضرت‏ اجلّ بدانید اگر طفلم را در جلو چشمم مرده ببینم بیحدّ محزون میگردم‏ ولی قدرت اینرا دارم که صاحب قوای خود بمانم.عیالم را میتوانم بقبر مشایعت کنم این قلب مرا میشکافد ولی میتوانم از زیر بار غم کمر راست‏ کنم.ولی اگر از ما فنلاندیها حقوق اصلی حیات ملّی ما را سلب کنید ما را میکشید و خاکستر ظلم بر سر ما میپاشید».

در همان وقت مسئلهء فنلاند و اقدامات جابرانهء روس سبب همهمهء بزرگی‏ در تمام اروپا گردید.در تمام جراید اروپا حتّی روزنامهای انگلیس و فرانسه که امروز همدست روسند بدولت روس سرزنش و توبیخ کردند و اقدامات او را از آثار عهد توحّش و جاهلیّت خواندند.و در تمام ممالک‏ قریب 1050 نفر از مشهورین علمای عصر در تمام علوم و مشاهیر نویسندگان و فلاسفه و جریده‏نگاران و«سناتور»ها و وکلای بعضی از (1) Bobrikoff

پارلمانهای اروپا و غیره سندی امضا نموده و بتوسّط شش نفر از مشهورین‏ و معتبرین که میان خود انتخاب کرده به پطرزبورگ برای شرفیابی بحضور امپراطور و تقدیم نوایای افکار عامّهء اروپا و وساطت در خصوص فنلاندیها گسیل داشتند.و اینها عرایض خود اهل فنلاند را نیز حامل بودند. وقتی که به پطرزبورگ رسیدند هرگونه اقدام نمودند که بحضور امپراطوری‏ پذیرفته شوند وزرای کابینه و دربار پطرزبورگ مدّتی آنها را استهزا نموده‏ و آخر الامر بایشان فهمانیدند که امپراطور آنها را نخواهد پذیرفت.همان‏ عرایض و اسناد هنوز هم در کتابخانهء مجلس صلح لاهه امانت گذاشته شده‏ است.هیئت مزبور نیز در مراجعت از پطرزبورگ از فنلاند عبور نموده و اهالی آنجا مدافعین حقوق خود را که با یأس مراجعت می‏نمودند با یک محبّت و ارادت قلبی فوق العادهء پذیرفته و همه جا برای آنها در ایستگاههای راه آهن«هورّا»کشیدند و تمام خانمها در لباس عزا برای آنها دسته‏های گل پیشکش میکردند.

این هیجان افکار عمومی اروپا و نجابت رفتار فنلاندیها اثری نبخشید. فنلاندیها بی‏اندازه متأثر شده و میخواستند بهر نحوی که هست ممانعت از اجرای این منشور بکنند.ولی در مقابل ارادهء امپراطور و اقدامات هیئت‏ دولت و روزنامه‏نویسان بیشرافت روسیّه نتوانستند نتیجهء بدست بیاورند.

در 1319 دولت روسیّه قانون نظامی که برای فنلاند ترتیب داده‏ بود بموقع اجرا گذاشت.قشون ملّی فنلاند که مطلقا از تحت حکومت روس‏ مجزّا بود در جزو ادارهء وزارت جنگ روس درآمد و صاحب‏منصبان‏ ملّی آن مبدّل بصاحب‏منصبان روسی گردیدند.

برای مغلوب و محو نمودن مقاومت معتدلانهء فنلاندیها که آزادی خود را پایمال میدیدند از پطرزبورگ در 10 محرّم 1321 به بوبریکوف حکم‏ رسید که از هیچگونه سختی و درشتی و شدّت تنبیه مضایقه نکند و مطلقا بدون ملاحظه رفتار نماید.مشار الیه هم آنچه لازمهء طبع خشن سفّاک‏ خود بود بروز داد و با کمال قساوت رفتار کرد و برحسب معمول عدّهء را اعدام و عدّهء را باقصای سیبری نفی و عدّهء را محبوس و محکوم باشغال شاقّه نمود. بوبریکوف خواست غیرت و حدّت خود را طوری مصروف کند که دفعة کار را انجام داده و روح فنلاندیرا زیر سمّ سواران روسی مضمحلّ بدارد. و میخواست فنلاند را جدّا مثل یک ایالت روسی نموده و تمام حقوق و امتیازات‏ اهالی را برچیده و ملّیت آنها را معدوم نماید و این معامله سبب زیادتی مقاومت‏ فنلاندیها گردید و طوری آنها را بتنگ آورد که بالأخره بوبریکوف هدف‏ تیر یکی از ایشان که حیات خود را فدای سعادت وطن خود نمود گردید (2 ربیع الثانی 1322).

این‏گونه مقاومت باثبات و بدون شورش نیکولای دوّم را بخیال‏ انداخت و دانست که با قومی که همه نوع تفوّق فکری و روحی و مدنی بر روس دارند نمی‏توان اینگونه رفتار نمود.مدّتی قدری ملایمتر رفتار کرد. ولی در حقیقت مقاصد روس انجام یافته بود و مداخلات کابینهء پطرزبورگ‏ پیشرفت نموده و اغلب امور فنلاند مربوط باقتدار آن گردید.

در 15 ربیع الثانی 1326 مسیو استولیپین‏1رئیس الوزرای روس در «دوما»نطقی کرده و حال فنلاند را بیان نمود و آنرا مقصّر شمرده و دولت‏ روس را محقّ بنظر داده در ضمن گفت که عنقریب تغییرات در روابط فنلاند و روسیّه داده خواهد شد،و در 2 جمادی الاولی 1326 وعدهء خود را مجری داشت.بعد از این تاریخ هیچیک از امور فنلاند مستقیما میان حکومت آنجا و امپراطور فیصل نخواهد یافت بلکه تمام امور آنجا باید اوّل بنظر کابینهء وزرای پطرزبورگ پیشنهاد شده و بعد از تصدیق‏ آنها بواسطهء خود آنها بنظر امپراطور برسد.و هیچگونه شکایت و مطلبی‏ بدون رأی آن هیئت بامپراطور نمی‏توان پیشنهاد کرد.باین وسیله فنلاند صورت یک ایالت روسیّه را میگیرد و هیچیک از خواهشهای آن از تصدیق‏ کابینه نمی‏گذرد تا بعد بنظر امپراطور برسد بل همیشه ببهانهء اینکه مخالف‏ منافع دولت امپراطوری است خواهشهای فنلاند ردّ شده و مهمل می‏ماند.

در ماه رجب همین سال 1326«دیت»فنلاند منعقد شد و در 4 شوّال عریضهء بامپراطور عرضه داشت و یادآوری کرد که اعلیحضرت‏ امپراطور روسیّه و«گراند دوک»فنلاند پاس مواعید اجداد خود را نگاه‏ نمیدارد و تکلیف آنان است که بخاطر اعلیحضرت این مراتب را یادآوری‏ نمایند.ولی فردای همان روز برحسب حکم وارد از پطرزبورگ‏ فرمانفرمای کلّ امر نمود تا«دیت»را در بستند.

هیئت وزرا دیگر مختار کلّ در امور آنجا شده و دیگر امپراطور را شخصا مانع از مداخله در امور آنجا گردیدند و دولت روسیّه ببهانهء اصلاح‏ امور کم‏کم در تمام جزئیّات امور فنلاند مداخله کرد.

در 26 محرّم 1327 رئیس«دیت»میخواست اعتراضی بکند فرمانفرمای کلّ برخاسته و حکم بسکوت کرد و 48 ساعت بعد«دیت»را منحلّ نمود.

روزگار فنلاند هنوز اینست و تمام ملّت هنوز مبهوت و نمیدانند نزد کدام کس داوری جونید.

منوچهر فرساد.

وردن

آن جنگ تجاوزی و حمله‏های پی‏درپی که در ابتدای جنگ هر روز شنیده میشد کم‏کم نظر باوضاع میدان جنوب شرقی شکل خود را تغییر داد و بیک جنگ دفاعی تبدیل شد و بتدریج جنگ خندقی از سرحدّ سویس تا دریای شمال بمیان آمد.و پس از آن حملات متواتر اوایل سپتامبر 1914 آلمانها در سایهء موانع طبیعی آن و ایزر جنگ تدافعی را در سمت غرب‏ اختیار کرده و بعد در زمستان در سمت شرق هم همان رویّه را پیش گرفتند. و در مقابل حملات پی‏درپی روسها مانند دیوار آهنین باندازهء ایستادگی کردند تا قوای معنوی روسها بواسطهء این حملات بی‏نتیجه و تلفات بسیار درهم‏ شکست و ذخیرهء آنها رو بتمامی گذارد.از آنجائی که در جنگجوئی و علوم‏ (1) Stolypine

نظامی استفاده از موقعی که دشمن ضعیف است یک مسئلهء مهمّی است‏ و شناختن این موقع اسباب فتح و ظفر و از دست دادن آن اغلب باعث‏ ندامت میشود لهذا آلمانها این موقع را غنیمت دانسته آن حمله‏های مشهور و شایان گرلیچ و تارنو را در ماه مه 1915 بظهور آوردند و آن ضربتهای‏ کذائی را بروسها زدند که تا سالهای دراز بدرد آن گرفتار خواهند بود. در همان زمان یعنی از ماه مه تا سپتامبر 1915 فرانسه‏ها در طرف غرب‏ در آرّاس حملهء بآلمانها آوردند لکن آن شرایطی که برای پیشرفت آلمانها در شرق جمع بود برای فرانسه‏ها جمع نبود لهذا نمی‏توانستند امید پیشرفتی‏ داشته باشند چنانکه حمله‏های آنها غیر از خسارت زیادی برای خود آنها نتیجهء دیگری نداشت.

برای مرّمت آن حمله‏های بی‏نتیجه و خسارات زیاد فرانسه‏ها و انگلیسها متّحدا باز در آرتوا و شامپانی حملهء بسیار سختی بردند که آن هم بواسطهء توپخانهء مکّمل آلمان و خندقهای محکم آلمانی درهم شکست.

در زمانی که آلمانها در شرق و غرب حالت تدافعی اختیار کرده بودند در سربستان از شمال و مغرب یعنی از طرف رودخانهء دانوب و ساو با کمال جدّیت پیش میرفتند.از طرف شرق و جنوب شرقی هم بلغارها با کمال شجاعت در خاک سربستان پیش آمده و طولی نکشید که سه لشکر دلیر آلمانی و اطریشی و بلغاری دوش بدوش فاتحانه این خاک را بکلی مسخّر کردند.

بعد از تسخیر تمامی سربستان در پائیز سال 1915 که تقریبا دو ماه‏ طول کشید آلمانها دوباره نظر خود را بمیدان جنگ غربی معطوف ساخته‏ و خواستند که بفرانسه‏ها پیش‏دستی کرده و بآنها حمله ببرند زیرا که چنان‏ بنظر میآمد که فرانسه‏ها طرح یک حملهء از سمت تول-اپینال بخطّ متس-اشتراسبورگ میریختند.و شاید هم در خیال آن بودند که با انگلیسها معا یک حملهء جناحی در فلاندر از جنوب ایپر و سواحل بلژیک‏ بنمایند.لهذا برای آلمانها لازم بود که فورا از نقطهء حمله کرده و نظر دقّت فرانسه‏ها را بدان نقطه جلب کنند.فقط اشکال در آن بود که این‏ حمله از کدام نقطه و کجا شروع شود.در آرتوا و شامپانی دشمن در پشت‏ موانع محکم بعدّهء زیادی ایستاده بود.دست چپ قوای مرکزی فرانسوی‏ بقلعهء وردن تکیه میکرد و دست راست آنها بقلاع محکم ووژ.و واضح بود که چنین قوای زیادی را فرانسویها فقط بامید قلاع محکمی مثل وردن در آن نقطهء خطرناک شامپانی جمع‏آوری کرده بودند و بامید کمک این قلاع‏ محکم و توپهای زرهپوش آن ممکن بود که فرانسه‏ها فقط قوای کمی در اطراف وردن گرد آورده در آنجا مقاومت کنند.و در مقابل اگر آلمانها میخواستند از نقطهء شامپانی حمله ببرند محتاج بقوای خیلی زیادی بودند. لهذا صواب در این بود که آلمانها بیک قلعهء محکمی حمله برده و یک جناح‏ قشون دشمن را درهم شکنند.در درجهء اوّل قلعهء وردن بود که بایستی‏ هدف گلولهء توپهای مهیب 42 سانتیمتری آلمانی بشود زیرا که عساکر آلمان‏ این قلعه را از پائیز 1914 از شمال و مشرق در داخل یک قوس بزرگی قراد داد.